

گفتمان‌های بیگانه و بایستگی برنامه‌ریزی برای نوآوری واژگانی فردانشی در زبان فارسی

عباس مهرپویا*

احمد معین‌زاده**، عزیزالله دباغی***

چکیده

نیم‌نگاهی کارسنجانه بر برخی پژوهش‌ها و نگاه‌های انتشاریافته در باب «واژه‌گزینی فارسی»، به‌ویژه در برخی شماره‌های پژوهش‌نامه فرهنگستان، از وجود رویکردی بیش‌گرایانه به‌سوی واژه‌گزینی دانشیک در پاسخ به سرریز روزافزون نام‌واژگان بیگانه، به‌ویژه انگلیسی، می‌گوید. از خوانش و بررسی این جستارها برمی‌آید که فرهنگستان زبان و ادب فارسی برجسته‌سازی برنامه «واژه‌گزینی علمی» از ره‌گذر کانونی‌سازی رویکرد «واژه‌گزینی علمی» را در دستورکار خود گذارده است. به‌گفتار دیگر، رویکرد بررسی‌ها و گفتارهای انتشاریافته ازسوی این نهاد برنامه‌گذار بسابیش به‌سوی کانونی‌سازی کُنش «واژه‌گزینی علمی» است. درحالی‌که برابرآوری برای درون‌داد فزاینده زبان‌های بیگانه تنها محدود به واژگان دانشیک/ علمی یا به‌بیان کارشناسانه‌تر اصطلاحات یا نام‌واژگان دانشیک/ علمی نمی‌شود. بی‌گمان، برابرآوری زبانی پهنه گسترده‌تری از زبان را پوشش می‌دهد؛ به این معنا که دربرگیرنده گفتمان‌های فردانشی یا همگانی و واژه‌شناسی در پیوند با آن‌ها نیز است. بررسی روند کانونی برابرآوری در زبان فارسی و چگونگی و چه‌اندازگی نیاز به نوآوری واژگانی و برابرآوری نوواژه‌ساختی در دیگر زمینه‌های گفتمانی فردانشیک در مقایسه با گفتمان‌های دانشیک پرسشی است که پژوهش پیش‌روی در دو تراز نظری و عملی به آن پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: زبان، گفتمان، نام‌واژه، نوآوری واژگانی، نوواژه، واژه، واژه‌گزینی علمی.

* استادیار گروه ترجمه، دانشکده علوم انسانی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران
(نویسنده مسئول)، abbas.mehrpooya@gmail.com

** دانشیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه اصفهان، moin@fgn.ui.ac.ir

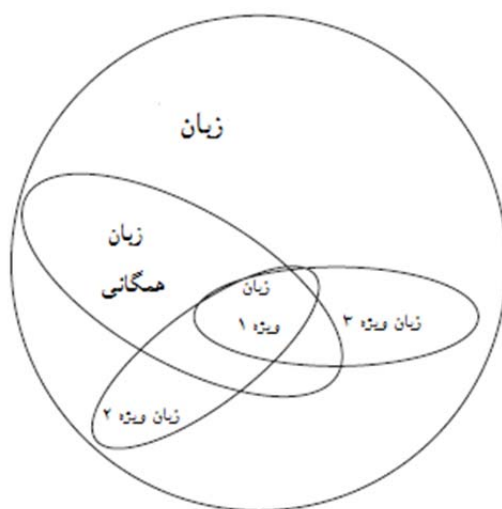
*** دانشیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه اصفهان، azizollahd@hotmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۰۱

۱. مقدمه

با در نظر گرفتن دامنه خوانندگان یا به گفتار کارشناسانه‌تر دامنه خوانش‌گری (readership domain) هر زبان زنده می‌توان به وجود گونه‌شناسی خوانشی ویژه‌ای در هر زبان پی برد. برابر با نمودار پیش‌نهادی ماریا ترسا کابری (Maria Teresa Cabré) (نمودار ۱)، سامانه‌ای که ما آن را زبان می‌نامیم در درون خود دربرگیرنده دسته‌بندی زبان همگانی (general language) و زبان‌های ویژه (special languages/ SLs) است (Cabré 1999: 66). این زیرگستره‌های زبانی با یکدیگر واپوشی دارند، اگرچه در جاهایی از هم‌پوشی با یکدیگر نیز برخوردارند. آن‌گونه‌که دیده می‌شود مرز دربرگیرش زبانی، در نمودار یادشده، از گفتمان‌های ویژه فراتر می‌رود و به گفتمان‌های همگانی نزدیک می‌شود. از همین روی است که در جستار پیش‌روی در پرداختن به گفتمان‌های همگانی یا همگانی‌تر از مفهوم «فردانسی» در هم‌کناری با گفتمان‌های ویژه «دانشی» بهره گرفته شده است. به‌واقع، باید گفت در مرزبندی یادشده، آن بخشی که این زیرگستره‌های زبانی را از هم و آگونه می‌سازد همان نام‌واژه‌ها یا به گفتار رایج‌تر و البته نارساتر «اصطلاحات» هستند.^۱ اگرچه، سپس‌تر در این جستار بیش‌تر به هستی‌شناسی دو مفهوم «واژه» و «نام‌واژه» - آن‌گونه‌که در این جستار و چه‌بسا در جستارهای دیگر با عنوان برابر نهاد «term» یا «اصطلاح» به‌کار رفته است - خواهیم پرداخت، ولی اندکی روشن‌گری در این جا بایسته می‌نماید. دو مفهوم واژه (word) و نام‌واژه (term) به‌ترتیب به‌منزله دو واحد نام‌گذاری چیزها/ پدیده‌های همگانی و چیزها/ پدیده‌های ویژه در گفتمان‌های ویژه‌تر، هم از هم‌گونگی برخوردارند و هم به یک جور واگونگی در هستی‌شناسی و کاربردشناسی خود دچارند. واژگان ویژه هر گفتمان زبانی یا نام‌واژگان، در سنجش با واژگان زبان همگانی و گفتمان‌های همگانی‌تر، برابر با دیدگاه ترسا کابری (Cabré 1999: 7-8) برای دادن نام به مفاهیم ویژه در گفتمان‌های ویژه و کم‌تر همگانی، هم‌چون گفتمان دانشیک، به‌کار می‌روند. گفتنی است که واژگان همگانی نیز بس‌وبیش نام‌گذاری‌هایی برای پدیده‌های همگانی‌تر بوده‌اند که در گذر زمان، رفته‌رفته رواج بیش‌تر یافته و همگانی شده‌اند. از همین روی است که در جستار پیش‌روی با برگردان مفهوم لاتین «term» به «نام‌واژه»، به‌معنای واژه‌ای ویژه که برای نامیدن چیز یا پدیده‌ای ویژه به‌کار می‌رود، کوشش شده است تا چرای فرایشت واگونگی یادشده روشن‌گری شود. بر این بنیاد، نام‌واژه‌ها همان واحدها یا یکان‌های زبانی‌اند که با برخورداری از بار معناشناختی ویژه خود از بسامد بیش‌تری در برخی گفتمان‌های ویژه برخوردارند. وجود این ویژگی همان

چیزی است که به پیدایش زیرگستره‌ها و گفتمان‌های ویژه‌ی زبانی در چهارچوب فراگیر زبان انجامیده است. ازسوی دیگر، وجود این ویژگی واگونگی در هم‌گونگی برای شناخت دوگانه‌ی زبان و گفتمان همان چیزی است که نیاز به ازهم‌بازشناسی و جداانگاری میان زیرگونه‌های زبانی را بایسته می‌دارد.



نمودار ۱. گستره‌ی واپوشی و هم‌پوشی زبانی از دیدگاه ترسا کابری (Cabré 1999: 66)

بااین‌همه، بررسی کارسنجانه و انتقادی جستارها و پژوهش‌های نگاشته‌شده درمورد واژه‌گزینی در زبان فارسی از روی نمود تنه‌های رسمی و گاه غیررسمی به‌سوی قانونی‌سازی کُنشی بیش‌گرایانه و اَبست‌وار (مطلق)^۲ در رویکرد «واژه‌گزینی علمی» نشان دارد.

جدای از ارزش‌گذاری درمورد چگونگی تلاش انجام‌گرفته در این باره، رویکرد یادشده از وجود نوعی بیش‌گرایی به‌سود «واژه‌گزینی علمی» به‌بهای نادیده‌انگاری نیاز به واژه‌گزینی در گفتمان‌های همگانی‌تر و فرادانشیک و نیز گرایش به کم‌کاری در این زمینه می‌گوید. به‌گفتار دیگر، هرچند به‌نظر می‌آید که برابرگزینی به زبان فارسی برای درونداد فزاینده‌ی زبان‌های بیگانه تنها به واژگان دانشیک و علمی یا به‌بیان کارشناسانه‌تر نام‌واژگان یا اصطلاحات دانشیک و علمی محدود شده است، باید پذیرفت که برابرگزینی واژگانی بی‌گمان پهنه گسترده‌تری از دامنه‌ی زبانی را در بر می‌گیرد که خود دربرگیرنده گفتمان‌های همگانی‌تر و نام‌واژه‌شناسی در پیوند با آن‌هاست.

از این نگره‌گاه، جستار پیش‌روی ازیک‌سو به بررسی کارسنجانه چند بررسی چاپ‌شده در پژوهش‌نامه‌نامه فرهنگستان درباره رویکرد «واژه‌گزینی» می‌پردازد و درمورد نگرش چیره در هر نگاه‌شده، کارسنجی چکیده‌وار و جداگانه‌ای ارائه می‌دهد. ازسوی‌دیگر و در گامه انجامین، این پژوهش به بررسی براین جستارهای یادشده در چهارچوبی کلان‌تر خواهد پرداخت. روشن‌گری دو مفهوم واژه/واژگی و نام‌واژه/نام‌واژگی در کارکرد زبان‌شناختی آن چیزی است که در گامه سپسین این پژوهش بدان پرداخته خواهد شد. افزون‌براین، یکی از نگرانی‌های کانونی جستار پیش‌روی در به‌کارگیری مفهوم «واژه‌گزینی» در گفتمان رایج فرهنگستانی و در بیشینه نگاه‌شده‌های منتشره در پژوهش‌نامه‌نامه فرهنگستان است؛ آن‌چه با گفتمان فنی دانش فرهنگ‌نگاری هم‌ساز و هم‌راه نیست و از نادیده‌انگاری ضرورت به‌کارگیری مفهوم «نام‌واژه» و «نام‌واژه‌گزینی» به‌جای «واژه» و «واژه‌گزینی» در بحث زبان‌شناختی درباره برابری زبانی در گفتمان‌های ویژه و دانشیک ناشی می‌شود. و سرانجام، جستار پیش‌روی به پیش‌نهاد راه‌کاری کارکردگرا برای برون‌رفت از دشواری برابری برای واژگان زبان بیگانه در تراز فرادانشیک و همگانی‌تر خواهد پرداخت؛ آن‌چه برپایه راه‌برد کاربردی نوآوری واژگانی از ره‌گذر کنش دانش‌بنیاد ترجمه استوار است.

۲. درنگی در کار «واژه‌گزینی» در آیین‌نامه فرهنگستان

پژوهش‌هایی ازسوی دانش‌وران فارسی در چهارچوب نام‌واژه‌شناسی یا به‌گفتار رایج اصطلاح‌شناسی و در پیوند با سیاست‌های نهادها و سازمان‌های رسمی در ایران به‌انجام رسیده است. دراین‌باره، می‌توان از برخی بررسی‌های گاه‌به‌گاه یاد کرد و نیز می‌توان از نگاه‌شده‌هایی که درجهت برشناساندن گرایش‌های موجود پیش‌نهادی ازسوی برخی پژوهش‌گران منفرد در هم‌راهی با برخی تنه‌های سیاست‌گذار و برنامه‌گذار در این زمینه نام برد. در درآمد آغازین خود بر چرایی‌پردازی درمورد نیاز به نگارش و گردآوری نگاه‌شده‌هایی رشته‌وار درباره شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر، صادقی از گرایش رایج کنونی برای واژه‌سازی در زبان فارسی سخن به‌میان می‌آورد. وی بر بازشناسی این نکته تأکید می‌کند که کوشش‌های انجام‌گرفته ازسوی مجامع رسمی واژه‌سازی هم‌چون فرهنگستان‌ها و سازمان‌ها و گروه‌های غیررسمی و متخصصان رشته‌های گوناگون زبان فارسی را برای کار و کنشی آماده می‌سازد که وی از آن با عنوان برخورد و دادوستد زبان فارسی با «تمدن و علوم و تکنولوژی» نام می‌برد (صادقی: ۱۳۷۰: ۲۵۶). رویکرد نهادهای رسمی، هم‌چون فرهنگستان‌ها و سازمان‌ها، و گروه‌های غیررسمی،

هم‌چون متخصصان رشته‌های گوناگون، در به‌کارگیری راه‌برد «واژه‌گزینی» در پاسخ به سرریز روزافزون مفاهیم بیگانه، به‌ویژه انگلیسی، همان چیزی است که در گفته صادق از آن به نام «وظیفه خطیر» زبان فارسی یاد می‌شود؛ هرچند در گفتمان وی این مفهوم «واژه‌سازی» است که بسامدی پررنگ دارد.

پیداست که یکی از برجسته‌ترین و به‌واقع شناخته‌شده‌ترین این تنه‌های سیاست‌گذار فرهنگستان زبان و ادب فارسی است. در یک بررسی، حداد عادل میان کارهای واژه‌گزینی انجام‌شده مردمی و رسمی تمایز قائل می‌شود و درحالی‌که به برشمردن برخی تفاوت‌ها میان دو گرایش یادشده می‌پردازد، چنین می‌نگارد که الگوهای به‌کاررفته در گرایش نخست می‌تواند بیرون کشیده شود و در واژه‌گزینی انجام‌شده از سوی گرایش دیگر به‌کار رود (حداد عادل ۱۳۸۲: ۲). گفتار یادشده به‌روشنی کار واژه‌گزینی رسمی را با «گسترش علم و تمدن و صنعت» در پیوند می‌داند و آشکارا گذارش (از ریشه گذاشتن به‌معنای «آشکارگفتن، بنیادگذاشتن») می‌نماید که «واژه‌گزینی رسمی به ایجاد و گسترش زبان علم می‌پردازد و آن را در جوی و جدول‌های مهندسی شده به‌جریان می‌اندازد» (همان). این گفته از نگرشی ابزارگونه به الگوهای برآمده در واژه‌گزینی مردمی به‌سود واژه‌گزینی رسمی می‌گوید؛ روندی که بسابیش در پی علمی‌سازی روند واژه‌گزینی علمی/دانشی است. در همین راستا، شایان یادآوری است که رویه گزارشی پی‌گرفته در بررسی یادشده، که برپایه‌گزینش متن‌زدایی‌شده برخی مفاهیم و واکاوای الگوگرای آن‌ها پیش می‌رود، نگرانی کانونی بررسی یادشده و خود فرهنگستان را در برابری واژگانی برای گفتمان علمی بیگانه و در **چهارچوب «واژه‌گزینی رسمی»** برای زبان علم برمی‌شناساند.

در هم‌سویی یا برجسته‌نمایی همین اندیشه است که حداد عادل با یکی‌انگاری نام فرهنگستان با کنش «واژه‌گزینی» می‌کوشد تا از دگرگونی این کنش نهادی، پس از دو دهه آزمایش و خطا، به‌سوی رخدادهایی چون تبدیل‌شدن به علم، گردآوری اصول و ضوابط واژه‌گزینی، تلاش برای تبدیل زبان فارسی به زبان علم، و گرایش به برون‌سپاری به‌منزله راه‌بردی درخور برای واجستن همکاری تنه‌های علمی و دانشگاهی در به‌انجام‌رساندن آرمان واژه‌گزینی گزارش دهد (حداد عادل ۱۳۸۷: ۲-۴). پیداست که این نگاه‌ها نیز با به‌پیش‌زمینه آوردن نگره دانش‌گرا بودن «واژه‌گزینی» در زبان فارسی، و چه‌بسا با پذیرفتن نیاز به بایستگی «واژه‌گزینی» در تراز دانشگاه، بنیاد گفته‌های خود را بر واژه‌گزینی علمی/دانشی و پافشاری بر نیاز به دانشی‌سازی/علمی‌سازی زبان فارسی، آن هم از راه گردآوری بایدها و نبایدهای واژه‌گزینی در قالب اصول و ضوابط واژه‌گزینی، استوار می‌سازد.

هم‌چنین، در بررسی دیگری که از حیث زمانی پیش‌نگاشته‌تر و پیش‌آمدتر از دو جستار بالاگفته است، کافی در پی آن است تا به رشته‌ای سامان‌مند از دستورکارها برای کار و کنش واژه‌گزینی فارسی دست بیازد (کافی ۱۳۷۴: ۴۹-۶۷). در این ره‌گذر، وی کوشیده است تا با بررسی گزیده‌ای از واژگان برگزیده از دانشمندان پیشین و کنونی بنیادهای علمی واژه‌سازی و واژه‌گزینی را در کاود. بر این پایه، با اشاره به برخی دشواری‌های نهادین در کنش واژه‌گزینی در زبان فارسی، وی شماری از دستورکارها را فرا پیش می‌نهد تا کشوران زبانی به‌هنگام نیاز آن‌ها را به‌کار گیرند. باین‌همه، آن‌گونه‌که در بخش اصلی این بررسی آمده و بدان اشاره شده است این بررسی نیز، در نمونه‌گیری واژگانی و هم‌چنین در بررسی نمونه‌های خود، هم‌چنان دانش‌گراست و گفتمان علمی را آماج نگاه خود قرار می‌دهد. با در نظر داشتن این پیش‌انگاشت علم‌گرا/ دانش‌گرا در مورد واژه‌گزینی، بررسی یادشده نیز نیازی نمی‌بیند تا به نیازهای همگانی‌تر گفتمان‌فرا دانشیک و کم‌بودهای همگانی‌تر برابرگزینی واژگانی در زبان فارسی گوشه‌چشمی داشته باشد.

در این میانه، هم‌چنین می‌باید از رویکرد دیگری به واژه‌گزینی علمی نام برد که در آن منصوری بر پایه نگرشی فناورانه نسبت به کار «واژه‌گزینی» به آن به‌سان صنعتی با شناسه تولید «انبوه» می‌نگرد (منصوری ۱۳۸۲ ب: ۱۷۹). بررسی یادشده با برجسته‌نمایی پیش‌انگاره‌ای نه‌نوپیدا پیرامون پیوند تنگاتنگ زبان و اندیشه آغاز می‌شود، مبنی بر این‌که «زبان نه تنها ظرف تفکر بلکه هم‌چنین ابزار تفکر است»، و در این راستا به بازگویی انگاشت دیگری از این دست می‌پردازد که «انسان با زبان و در زبان می‌اندیشد». ^۳ آن‌چنان‌که منصوری بدان پرداخته است، مقاله یادشده، به‌عنوان پاره‌گفتاری سیاست‌گذارانه که به‌خودی‌خود با نبود نمونه‌شناسی بسنده و واکاوی دادگانی روبه‌روست، تنها کوشیده است تا رهنمودهایی نظریه‌پردازانه و پیش‌نهادهایی برنامه‌ریزانه پیرامون چگونگی تبدیل کار واژه‌گزینی به صنعت / فناوری تولید انبوه فرا پیش‌نهد، هم‌آن‌چه وی به‌عنوان پاسخی برای راه‌یابی انبوه مفاهیم علمی بیگانه به زبان فارسی برمی‌شمرد (همان: ۱۷۹-۱۹۱). دیگر بار، دریافته‌ای است که نگرانی اصلی این نوشتار آن‌چنان‌که منصوری در جای‌جای این نگاشته آن را بازگو می‌کند درباره نیاز به تولید و این‌بار تولید «انبوه» در زمینه «واژه‌گزینی» و در پاسخ به رشد فزاینده بخش‌های واژگانی نوظهور در نتیجه «پیش‌رفت زبان در حیطه علم» است؛ آن‌چه وی به «لازمه‌های رسیدن به ناوابستگی و خوداتکایی» و رسیدن به «تولید علم و فناوری به‌عنوان رکن ناوابستگی» از آن یاد می‌کند (همان). منصوری دست‌یابی به چنین رویی از ناوابستگی

را «نیازمند زبان بالیده و بالنده در علم و فناوری» می‌بیند «تا متفکران بتوانند در آن و با آن به تفکر خلاق برای تولید علم و فناوری بپردازند» (همان: ۱۹۱).

از دیدگاهی کم‌وبیش دیگرگون، با نگاه به کار واژه‌گزینی به‌سان کُنشی برای حل «مسئله» و با دیدن «استدلال» به‌مثابه ابزاری که با بهره‌گیری از آن می‌توان یک دشواری را از میان برداشت، نعمت‌زاده برای انجام‌دادن کاری چون واژه‌گزینی یک گونه‌شناسی استدلالی به‌دست می‌دهد. از این دیدگاه، با توجه به این‌که کار نوآوری واژگانی به‌طور فردی یا گروهی انجام می‌گیرد، دوگانه «فردی» در برابر «گروهی» نخستین گروه‌بندی‌ای است که او در این باره فرا روی می‌نهد (نعمت‌زاده ۱۳۷۹: ۱۲۸-۱۳۴). و سپس تر است که وی، در بررسی خود، به ارائه دسته‌بندی پنج‌گانه‌ای از استدلال براساس شواهد برگرفته از بحث‌های انجام‌شده در شورای واژه‌گزینی فرهنگستان زبان و ادب فارسی می‌پردازد؛ دسته‌بندی‌ای که استدلال سابقه، استدلال هم‌آوایی، استدلال هماهنگی، استدلال نگرش، استدلال گرایش را در هسته خود می‌گنجاند (همان). با این‌همه، این بررسی نیز تنها دشواری (نا)برابری را با نگاه به نمونه‌ای گزینشی از نام‌واژه‌های علمی برگرفته از بحث‌های انجام‌شده در واژه‌گزینی فرهنگستان مورد بررسی قرار می‌دهد؛ فرایندی که چیستی‌شناسی و روش‌شناسی آن به‌نوبه خود نکته‌پردازی و ریزپردازی بسنده‌تری را بایسته می‌داشته است.

با این‌گزیده، به‌گواه بررسی‌های بالاگفته دیدیم که رویکرد برگرفته در بررسی‌های انجام‌شده با گونه‌ای بیش‌گرایش به‌سوی واژه‌گزینی علمی / دانشیک هم‌راه است. نشانه‌های وجود این رویکرد بیش‌دانش‌گرا از «واژه‌گزینی» برای واژگان دانشیک در زبان فارسی را هم‌چنین می‌توان در نگرش دنباله‌روانه برخی دانشوران در بیرون از مرزهای ایران در میان دیگر ملل فارسی‌زبان نیز دید. هرچند شمار چنین بررسی‌هایی اندک‌شمار است، نمونه‌ای را به‌قلم یکی از نگارندگانی که نگاشته‌ای را در پژوهش‌نامه‌نامه فرهنگستان به‌چاپ رسانده است از نظر می‌گذرانیم. نمونه مورد نظر گزارش کوتاه‌نوشته یمین است که چکیده‌وار به بررسی کوشش‌هایی «پراکنده و ناهماهنگ» می‌پردازد که جسسته‌وگریخته در این‌جاوآن‌جای افغانستان در راستای واژه‌گزینی در زبان فارسی دری انجام گرفته است. جستار یادشده نیز که در هماهنگی با رویکرد فرهنگستان زبان و ادب ایران به‌دنبال فراهم‌آوری و رایج‌سازی «دانش‌واژه (اصطلاح)‌های واحد» از راه انجام‌دادن پژوهش‌های علمی است، نگاه خود را تنها به‌افق دردست‌رس واژه‌گزینی علمی برای واژگان نافرستی دوخته است (یمین ۱۳۸۳: ۱۵۹-۱۶۰). از این‌ره‌گذر و با دادن فراخوانی برای واژه‌گزینی

علمی در پیروی از فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایران است که بررسی یادشده به بایستگی بنیادگذاری تنه‌ای رسمی برای برعهده‌گیری و سامان‌دهی کار واژه‌گزینی علمی و از میان بردن ناهماهنگی موجود در این زمینه و البته با هم‌یاری فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایران اشاره می‌کند (همان: ۱۶۱).

اگرچه این گزیده به‌هیچ‌روی دربرگیرنده همه نگرش‌ها و بررسی‌های موجود در این باره نیست، با درنگی در نمونه بررسی‌های بالاگنجانده می‌توان دریافت که نگرش یادشده به‌خودی‌خود گویای اندیشه‌ای پربسامد و برجستگی‌یافته در این باره است. از این برجسته‌سازی چنین برمی‌آید که گرایش‌نامه فرهنگستان و دانشوران یادشده بس‌وبیش به‌سوی نام‌واژه‌گزینی در زبان دانشیک/علمی و کم‌تر به‌سوی واژه‌گزینی در زبان فرادانشیک و همگانی‌تر است. براین تأثیر چنین رویی از برجستگی‌یافتگی دانش‌گرا بر برون‌داد کاربردشناسانه و کارکردشناسانه برابرگزینی زبانی را می‌توان آن‌چنان‌که در پی می‌آید وانمایی کرد.

۱.۲ براین انجامین

برجسته‌سازی نگرش و کنش دانش‌گرا در برابرگزینی برای نام‌واژگان دانشیک/علمی و ویژه‌تر و درکناره‌ماندن زبان فرادانشیک/فراعلمی و گفتمان‌های همگانی‌تر دانشوران و برنامه‌ریزان را در بررسی‌های خود پوشیده‌وار به این باور رهنمون شده است که زبان فارسی از واژه‌سازی و واژه‌گزینی درزمینه گفتمان فرادانشیک و گفتمان‌های همگانی‌تر بی‌نیاز یا کم‌نیاز بوده، گستره واژگانی گفتمان‌های فرادانشیک و همگانی‌تر در حال و روی کنونی خود از بسندگی برخوردار است و نیازمند برابرگزینی آن‌چنانی نیست. در تراز کاربردی، این همان چیزی است که دانشوران و برنامه‌ریزان برابرگزینی را در چهارچوب سازمانی بالاگفته با گونه‌ای بیش‌گرایش در رویکرد به برابرگزینی برای نام‌واژگان دانشیک/علمی درگیر ساخته است؛ آن‌چه درعمل به زیان برابرگزینی برای نام‌واژگان فرادانشیک/غیرعلمی انجامیده است.

اکنون، برای روشن‌گری بیش‌تر در این زمینه، به روشن‌گری واگونگی معنادار دو مفهوم واژه/واژگی و نام‌واژه/نام‌واژگی می‌پردازیم، هم آن‌چه در گفتمان به‌کاررفته در بررسی‌های بالا از نبود روشن‌گری پیرامون یک دوگانگی دانشی کلیدی نشان دارد و اندکی روشن‌گری را در این جا بایسته می‌دارد.

۳. واژه/ واژگی و نام‌واژه/ نام‌واژگی

پیش‌از آن‌که به روشن‌گری پی‌آمدهای ناخواسته کژآمیازی دو مفهوم کلیدی واژه/ واژگی و نوواژه/ نوواژگی پردازیم، نکته‌ای چند را از هستی‌شناسی و کاربردشناسی دو مفهوم یادشده یادآور می‌شویم. هستی‌شناسی و کاربردشناسی دو مفهوم واژه/ واژگی (word/ wordhood) از یک سو و نام‌واژه/ نام‌واژگی (term/ termhood) از سوی دیگر در عین سادگی گونه‌های پیچیدگی را در خود دارند. به‌گفتار دیگر، واژه و نام‌واژه به‌ترتیب به‌منزله دو واحد نام‌گذاری پدیده‌های همگانی در گفتمان‌های همگانی و پدیده‌های ویژه در گفتمان‌های ویژه هم از هم‌گونگی برخوردارند و هم به یک‌جور واگونگی در هستی‌شناسی و کاربردشناسی خود دچارند. کابری برجسته‌ترین ویژگی نام‌واژگان در گفتمان‌هایی ویژه، هم‌چون گفتمان دانشیک، را در سنجش با واژگان زبان همگانی و گفتمان‌های فرادانشیک در این نکته می‌بیند که یک نام‌واژه برای نام‌دهی به مفاهیم در پیوند با دانش‌ها و کنش‌های ویژه به‌کار گرفته می‌شود (Cabré 1999: 152). از همین روی است که گاه از این واحدهای نام‌گذاری به‌نام دانش‌واژه یاد می‌شود، و هم از این روی است که در جستار پیش‌روی با برگردان مفهوم لاتین «term» به «نام‌واژه»، به‌معنای واژه‌ای که برای نامیدن پدیده‌ها و مفاهیم ویژه به‌کار گرفته می‌شود، کوشش شده است تا چرای فراپشت‌واگونگی یادشده بیش‌تر روشن‌گری شود.

در جستار دانشی خود درباره بررسی واحد یا یکان بنیادین معناشناختی در نام‌واژه‌شناسی، کابری از چستی و کاربرد دوگانه واژه/ word و نام‌واژه/ term می‌گوید و حوزه بررسی مورد نخستین را دانش واژه‌شناسی (lexicology) و حوزه بررسی مورد سپسین را دانش نام‌واژه‌شناسی (terminology) می‌داند. این دسته‌بندی دوگانه را کابری چنین وانمایی می‌کند:

[...] واژه واحدی/ یکانی است که با یک رشته از واکناسه‌های زبان‌شناختی سامان‌مند وانمایی می‌شود و از ویژگی بازگرد به یک بن‌مایه در [جهان] هستی برخوردار است. [...] نام‌واژه واحدی است با واکناسه‌های زبان‌شناختی هم‌سان که در زمینه‌ای ویژه کاربرد دارد (Cabré 1999: 35)

پیش‌تر گفته شد که نگرانی نخستین جستار پیش‌روی درباره رویکرد بیش‌دانش‌گرای بالاگفته در «واژه‌گزینی» در به‌کارگیری مفهوم «واژه‌گزینی» در و برای گفتمان دانشیک و مفاهیم علمی است. اکنون، اگر از این دیدگاه به رویکرد واژه‌گزینی در بررسی‌های

بالاگنجانده پردازیم، چه بسا بتوان ریشه‌یابی روشن‌گرانه‌تری در چرایی و چگونگی این بیش‌گرایی به‌سوی برابرگزینی برای مفهوم‌های دانشیک/ علمی دست یافت. از همین نگره‌گاه دوگانه واژگی (wordhood) و نام‌واژگی (termhood) است که می‌توان چرایی فراپشت به‌کارگیری بی‌هم‌گزین نام‌واژه «واژه‌گزینی» را در گفتمان فرهنگستانی درباره‌ی برابرگزینی برای مفاهیم دانشیک/ علمی بیگانه دریافت؛ آن‌چه خود از نبود رویکردی شناخت‌شناسانه و روشن‌گرانه برای برشناساندن واگونگی نهادین یادشده در تراز زبان‌شناختی و گفتمان‌شناختی نشان دارد. این، خود، از یک‌سو از نبود برجسته‌سازی در بررسی‌های یادشده در مورد سرشت‌شناسی دوگانه نام‌واژگان دانشیک/ علمی در هم‌کناری با واژگان فرادانشیک/ غیرعلمی می‌گوید و از سوی دیگر، از نبود روشن‌گری در واگونگی و سرشت‌شناسی متفاوت گفتمان دانشیک/ علمی در مقایسه با گفتمان‌های فرادانشیک و همگانی‌تر نشان دارد. از این‌روی، برجسته‌ترین گواه بر نبود شناخت بسنده در مورد واگونگی نام‌واژگان دانشیک/ علمی در مقایسه با واژگان فرادانشیک/ غیرعلمی در دو تراز یادشده را می‌توان در به‌کارگیری آشکار و بی‌جای‌گزین نام‌واژه «واژه‌گزینی» به‌جای نام‌واژه‌گزینی یا دست‌کم اصطلاح‌گزینی^۴ در این‌گونه بررسی‌ها دید.

روشن است که کژگزینی در به‌کارگیری نام‌واژه «واژه‌گزینی» در بررسی‌هایی از این‌دست، خود، البته نمونه‌ای گویا و روشن از گزینش ناخوردن یک دانش‌واژه یا نام‌واژه در کاربرد دانشیک/ علمی، در این‌جا دانش فرهنگ‌نگاری است. بر این بنیاد، کژگزینی یادشده در گفتمان دانشی برخی زبان‌شناسان و گفتمان‌های نگاشته‌شده از سوی ایشان جای پرسش دارد. از این‌روی، یکی از نقدهای کارسنجانه طرح‌شده از سوی جستار پیش‌روی در به‌کارگیری غیرفنی نام‌واژه «واژه‌گزینی» به‌جای نام‌واژه‌گزینی/ اصطلاح‌گزینی در بحث برابرگزینی برای مفاهیم بیگانه در گفتمان دانشیک/ علمی است؛ کژبرداشتی که خواسته یا ناخواسته و آگاهانه یا ناآگاهانه برون‌داد دانشی نگارش‌سوران و درون‌داد دانشی خوانش‌سوران متون یادشده را در این زمینه تحت‌تأثیر قرار داده و چه بسا در گذر زمان به شکل‌گیری کژبرداشتی بیش‌گرایانه از برابرگزینی برای مفاهیم دانشیک بیگانه انجامیده است؛ به‌گفتار دیگر، کژبرداشت یادشده در یک سطح به سردرگمی در مورد دریافتی روشن از مفهوم واگونگی واژه/ واژگی و نام‌واژه/ نام‌واژگی انجامیده است و در سطح دیگر زمینه را برای پیدایش و رخ‌نمایی بیش‌گرایش و پُرکاری به‌سود برابرگزینی برای مفاهیم بیگانه در گفتمان‌های دانشیک/ علمی و کم‌گرایش و اندک‌کاری به‌زیان برابرگزینی برای گفتمان‌های همگانی‌تر، فرادانشیک، و نادانشیک فراهم آورده است.

ساده‌تر اگر بگوییم، چه‌بسا همین سردرگمی چستی‌شناسانه و کاربردشناسانه است که خاستگاه بی‌نیاز یا کم‌نیاز دانستن زبان فارسی از برابرگزینی برای واژگان بیگانه فرادانشیک/ غیردانشیک در گفتمان‌های همگانی‌تر شده است و بیش‌گرای به برابرگزینی برای مفاهیم دانشیک و علمی را در کانون برنامه‌ریزی‌های زبانی قرار داده است. این پیش‌درآمدی بوده است برای این انگاشت نادرست درمیان زبانوران، خواه دانشوران و خواه خوانش‌گران، که کار انجام‌شده در زمینه برابرگزینی زبانی در اندازه کنونی آن از بسندگی چندی و چونی برخوردار است، اگرچه آن‌گونه که در پی خواهیم دید، داستان برابرگزینی زبانی داستانی دیگرگون و واپنداشته است. به‌واقع، از ره‌گذر کنش و آزمون زبان بیگانه در ترجمه است که به بایستگی‌گذار از تراز برابرگزینی برای مفاهیم گفتمان‌های دانشیک پی می‌بریم و نیاز به نوآوری و برابرآوری را برای شکاف‌های واژگانی در گفتمان‌های فرادانشیک و همگانی‌تر درمی‌یابیم. همه آن‌چه گفته شد در بخش کنش‌گرا و ترجمه بنیاد سپسین روایی آشکارتر و برجسته‌تری می‌یابد.

۴. واژه‌گزینی و نام‌واژه‌گزینی

با در نظر گرفتن آن‌چه در بالا درباره دوگانه واژه/ واژگی در گفتمان‌های همگانی‌تر و نام‌واژه/ نام‌واژگی در گفتمان ویژه‌تر گفته شد و پیرو آن با نگاه به گستردگی فراگیر زبانوران و خوانشوران گفتمان‌های همگانی‌تر در سنجش با گستره مرزمند گفتمان‌وران و خوانشوران گفتمان‌های ویژه‌تر پرسشی که اکنون ناگشوده برجای می‌ماند این است:

- آیا نمی‌باید، هم‌راستا با برجسته‌سازی رویکرد برابرگزینی در گفتمان دانشیک، تأکیدی درخور و شایسته نیز بر بایستگی واژه‌گزینی در گفتمان‌های فرادانشیک/ نادانشیک و همگانی‌تر صورت پذیرد؟

این پرسش دربرگیرنده نکته کارسنجانه‌ای است که در این بخش تلاش شده است برای آن پاسخی بایسته و شایسته پیدا شود. نکته اندیشه‌برانگیز آن است که رسیدن به دریافتی روشن از پرسش یادشده و نیز یافتن پاسخی کارآمد برای آن، هر دو، با رویکرد به ترجمه واژه‌گرا (Word - Oriented translation) شدنی است؛ این همان چیزی است که رویارویی با چالش نابرابر نهادگی (In - Equivalence) یا همان‌چه را گاه و باز در ادبیات دانش بررسی‌های ترجمه از آن به نام «دشواری خاردار» (thorny problem) ترجمه یاد باورپذیر می‌سازد؛ آن‌چه در پی به آن پرداخته خواهد شد. گفتنی است که در راستای پافشاری بر

ترجمه واژه‌گرا دانشورانی هستند که پافشارانه بر بایستگی هم‌سازکردن رابطه برابرنهادگی در تراز واژگانی، یعنی میان «واژگان»، تأکید کرده‌اند. در اشاره به بایستگی برابرنهادگی واژه‌گرا و کانونی‌شمردن جایگاه واژه/واژگان در ترجمه است که ژاک دریدا (Jacques Derrida) برابرنهادگی در تراز واژگانی را آغازگر کنش ترجمه می‌داند (Derrida 2012: 370). ازدیدگاه فلسفه‌شناختی ترجمه نیز می‌توان تأییدی بر به‌کارگیری یافته‌های ترجمه در واژه‌نگاری یافت. از این ره‌گذر، می‌توان به اندیشه «ساخت هم‌سبج‌ها» (constructing comparables) اشاره کرد که از سوی فیلسوف ترجمه، پاول ریکور (Paul Ricoeur)، پیش‌نهاد شده است (Ricoeur 2006: 36)؛ هم‌آنچه با پافشاری سازنده دانشوران پیش‌روی ترجمه، از جمله دریدا، بر بایستگی نگاه به واژه به‌عنوان یکان ترجمه هم‌سوست. گفتنی است که جستار پیش‌روی نیز، در رویکرد خود به‌سوی برابرنهادگی برای واژگان بیگانه در ترجمه متون زیبایی‌شناسانه و سبک‌گرایانه داستانی، آن‌گونه‌که در پی می‌آید، نگره واژه را به‌عنوان یکان برابرنهادگی (word as unit of equivalence) در دستورکار خود قرار می‌دهد، برجسته‌سازی رویکرد به‌سوی ترجمه واژه‌گرا را به‌عنوان استوارهای بنیادین برمی‌شناساند.

۵. ترجمه و برون‌رفت از چالش «نابرابرنهادگی»

نکته کارسنجانه پایانی درباره به‌کارگیری نام‌واژه «واژه‌گزینی» در بررسی‌های یادشده و در برنامه‌ریزی‌های برآمده از آن‌ها باری است که بخش «گزینی» از ریشه گزیدن^۵ می‌بایست بر دوش بکشد تا گویای دو مفهوم گزیدن و ساختن باشد: گزیدن، به‌معنای گزیدن، از میان آنچه پیش‌تر در کار بوده است و ساختن، به‌معنای ساختن به‌گاه، نیاز برای آن چیزی است که در کار نیست. به‌گفتار دیگر، آنچه به‌واقع در کنش برابرگذاری واژگانی و نام‌واژگانی انجام می‌شود یا باید انجام بشود، تنها گزینش واژگان یا نام‌واژگان نیست، بلکه بخش گسترده‌ای از کار و کنش برابرنهادگی بر نواژه‌سازی یا نونام‌واژه‌سازی استوار است. نیاز به نوآوری واژگانی و نواژه‌سازی در زبان ترجمه از وجود شکافی زبان‌معناشناختی در برابرنهادگی زبان فارسی و دیگر زبان‌های بیگانه نشان دارد. شکافی که بسابیش با روی آوردن مترجمان و نویسندگان به رویکرد ناکارآمد وام‌واژه‌گیری پُر شده است. ناکارآمدی رویکرد یادشده هم در تراز معناشناختی واژگانی و هم در تراز آواشناختی دریافت‌پذیر است، چراکه واژگان وام‌گرفته گاه و باز نه‌تنها از کارآمدی معناشناسانه و

شناخت‌شناسانه (epistemological) برخوردار نیستند که کم‌وبیش چیدمان آواشناختی و فراآواشناختی زبان وام‌گیرنده/ میزبان را نیز با آواپرسی درگیر می‌سازند و به کژآهنگی شناختی (cognitive discordance) دچار می‌سازند. بر این بنیاد، می‌توان گفت که به‌کارگیری دو رویکرد واژه‌گزینی و واژه‌سازی در هم‌کناری با هم است که بنیاد نگره‌واژه به‌عنوان یکان برابر نهادگی و رویکرد به ترجمه‌واژه‌گرا را با هدف پُرکردن شکاف زبان‌معناشناختی در برابر نهادگی زبان فارسی و دیگر زبان‌های بیگانه پی‌ریزی می‌کند. در این جا باید گفت که باز نمود اندیشه «واژه‌گزینی» بیش‌دانش‌گرا و انبوه‌گرا، که خود در قالب رویکرد به صنعت «واژه‌گزینی» با شناسه تولید «انبوه» برای «رسیدن به ناوابستگی و خوداتکایی» بدان اشاره شد (منصوری ۱۳۸۲ ب: ۱۷۹ - ۱۹۱)، چه‌بسا پرنمودتر و پرپژواک‌تر می‌تواند در ره‌یافت واژه‌زایی از ره‌گذر ترجمه برای زبان همگانی و گفتمان‌های همگانی‌تر و فرادانشیک دریافته و شنیده شود. در بخش سپسین این جستار، از ره‌گذر ره‌یافت واژه‌زایی، به نمونه‌هایی از نوآوری واژگانی در ترجمه گفتمانی فرادانشیک، در این جا داستانی، خواهیم پرداخت. پیش از آن‌که به نمونه‌های برگزیده از این دست پردازیم نکته مهمی را در دوگانگی معنا و چَم در پی می‌خوانیم، با این روشن‌گری که جُستار پیش‌روی سراسر، چه در بخش نگره‌شناختی و پیش‌نهاد نام‌واژگان در پیوند با دانش ترجمه و چه در بخش نمونه‌شناختی و پیش‌نهاد نوواژگان در گفتمان داستانی، همگی، نمونه‌هایی برگرفته از داده‌های پژوهش‌خاسته و بررسی‌های انجام‌شده در زمینه ترجمه بافت‌گرا هستند، که این‌همه از جمله یافته‌های بنیادین پایان‌نامه دکتری نگارنده نخست این جُستارند که وی در رشته ترجمه پژوهیده و نگاشته است.

۱.۵ معنا و چَم / معنای بافتی

با این پیش‌نگره، چرایابی بنیادین در بایستگی رویکرد به نوواژه‌سازی را می‌باید در وجود «چَم‌ها»^۶ یا معناهای بافتی برای یک نهاد زبانی زبان مبدأ در بافت‌های گوناگون جست. در این جا، می‌بایست به وجود یک جداگانگی بین معنا (meaning) و معنای بافتی (sense) اشاره کرد. گفتنی است که چندگانگی معنا از دریچه چندمعنایی واژه‌شناختی، ولی نه از نگاه چندمعنایی بافت‌گرا و معناشناسی بافتاری که جستار پیش‌روی آن را بر شناسانده است، از سوی ایگور بورکانوف (Igor Burkhanov) نیز مورد بررسی قرار گرفته است؛ «چَم / معنای بافتی» یا «sense»، در معناشناسی زبانی و واژه‌شناسی برای «بر شناساندن یکی از معنا[های]

یک بخش واژگانی چندمعنایی، یعنی بخشی واژگانی که با [پیوند] چندمعنایی شناخته می‌شود» به کار می‌رود (Burkhanov 1998 - 2010: 78). بر این بنیاد، آنچه در پی می‌آید می‌کوشد تا نمونه‌هایی از ره‌یافت به نوواژه‌سازی را در پاسخ به نیاز بافت معناشناختی و زیباشناختی در فرازهایی از چند گفتمان داستانی و البته فرادانشیک، به هم‌راه چرپردازی‌های ورازی نوواژه‌سازی‌های انجام‌یافته، به دست دهد.

۶. نمونه‌هایی از نوآوری واژگانی

بخش پایانی این جستار را با نمونه‌هایی از دشواری‌های نابرابر نهادگی واژگانی در ترجمه زبان داستانی، که خود گونه‌ای از گفتمان فرادانشی است، به پایان می‌بریم. گفتنی است که گنجاندن این نوآوری‌های واژگانی در این نگاشته تنها پیش‌نهاده‌هایی هستند که برای روشن‌گری رویکرد کاربردی این جستار ارائه شده‌اند و به هیچ‌روی تنها گزینه پذیرفته در این باره نیستند. بر این بنیاد، برابرنهاده‌های پیش‌نهادی در این جا می‌توانند از سوی خوانشوران پارسی‌گوی به کار روند، هرچند بایستی در به‌کارگیری آن‌ها در کار نیست. به گزیده‌ای از نمونه‌های یادشده در ادامه می‌پردازیم.^۷

۱.۶ amusement

برابرنهادی که فرهنگ‌های دوزبانه بسایش برای واژه لاتین «amusement» به دست می‌دهند واژه «سرگرمی» است، ولی در دو نمونه زیر دو معنای بافتی را برای واژه یادشده درمی‌یابیم که با برداشت معنایی رایج و بیشینه در این باره کاملاً واگونه‌اند. در نمونه نخست، «amusement» نتیجه رخدادی است که از تجربه کردن آن چیزی یا رویی به دست می‌دهد که فکر و اندیشه را درگیر خود می‌سازد؛ نوواژه پیش‌نهادی برای این معنای بافتی با در نظر داشتن پیشینه آشنایی خوانش‌گران زبان فارسی با سه واژه سرگرمی، درگیری، و سردرگمی - باید گفت که همانندی با الگوهای آشنا می‌تواند به پذیرش واژه نوپیدا از سوی خوانش‌گران کمک کند - نوواژه «سردرگیری» است:

[...] and to everyone's **amusement** sat down on a doorstep and began to sketch it
(from *The Tale of Beatrix Patter* by Margaret Lane):

[...] و در [کمال] سردرگیری همگان، روی پیش‌پله خانه‌ای نشست و شروع به کشیدن کرد.

در نمونه دیگر، «amusement» نتیجه رُخدادی است که از تجربه کردن آن خوشی و شادمانی برمی‌خیزد. برابرگذاری پیش‌نهادی برای این معنای بافتی همان واژه «سرخوشی» است که خود نمونه‌ای از واژه‌گزینی است که به به‌کارگیری واژه‌ای می‌انجامد که پیش‌تر در زبان فارسی موجود بوده است. با این همه، برابر نهاد «سرخوشی» در جایگاه برابر نهادی بافت‌شناختی که پیش‌از این برای این معنای بافتی به‌کار نرفته است، از دیدگاه ریخت‌واژه‌شناختی (Morpho - Lexicological) و به دلیل برخوردارگی از یک معنای بافت‌شناختی نوپیدا، خود، نمونه‌ای از نوواژگی به‌شمار می‌آید (Munday 2009: 210):

The pony shook its head up and down and seemed to laugh with **amusement** (from *The Red Pony* by John Steinbeck):

تاتو سرش را به بالا و پایین تکان داد و چنین بود که گویی با **سرخوشی** می‌خندد.

۲.۶ «stout» و «diet»

واژه «stout» در فرهنگ‌های دوزبانه بس‌ویش به معنای «ستبر» یا «نیرومند» برابرگذاری شده است. با این همه، در نمونه‌ای که در پی می‌آید آشکار است که هیچ‌یک از دو معنای یادشده گویای معنای بافتی واژه «stout» ناست، آن‌گاه که این ویژگی برای واژگانی یک بانو به‌کار گرفته شده باشد. به این چگونگی کاربرد واژه یادشده در این معنای بافتی و ترجمه آن نگاه کنید:

She was inclined to be **stout**, but her height enabled her to carry with dignity a corpulence which a strict attention to **diet** prevented from becoming uncomfortable (from *Christmas Holiday* by W. Somerset):

اگرچه او رو به **پُراندami** داشت، بروبالی‌اش این توانایی را به او داده بود تا یک چنین گوشتالویی را با برازندگی تاب آورد، آنچه نگاه‌داشتن **خورداری** ویژه از آزارنده‌شدن آن جلوگیری می‌کرد.

از این رو، در بافت بالا، برابر نهاد پیش‌نهادی برای واژه «stout» نوواژه **پُراندام** به معنای «دارای اندامی پُر» است. در مورد واژه «diet» نیز باید گفت که اگرچه برگردان «رژیم غذایی» برابر نهاد رایجی در این معنای بافتی است، با بهره‌گیری از توانایی‌های سرشته زبان فارسی می‌توان برابر نهادی کوتاه‌تر و روشن‌تر در این باره پیش‌نهاد داد. یادآوری می‌شود که یک الگوی ساختاری در واژه‌سازی فارسی از افزودن پسوند «-ار» به بن گذشته فعل ساخته

می‌شود هم‌چون رفتار: رفت + ار از ریشه رفتن، کردار: کرد + ار از ریشه کردن، گفتار: گفت + از از ریشه گفتن. بر این بنیاد، در کاربرد یادشده برابرنهاد پیش‌نهادی برای واژه «diet» که خود از ریشه یونانی «diaita» به معنای روش زیستن (manner of living) گرفته شده است نوواژه «خوردار» است که به معنای «روش و چگونگی خوردن» است.

۳.۶ «spray» و «Fast - Dying»

هم‌چنین در نمونه‌ای که در پی می‌آید، برای دو واژه «spray» و «Fast - Dying» نیاز به نوآوری واژگانی بوده است که با در نظر گرفتن ویژگی‌های بافتاری و داستانی بافت مورد ترجمه، در مورد نخست، با بهره‌گیری از توان‌مندی‌های نهادین زبان فارسی برابرنهاد «پاشه» از بن پاشیدن برای «spray» پیش‌نهاد شده است. نوواژه «پاشه» از حیث زیبایی‌شناختی به همان گزیدگی واژه اصلی است و می‌توان گفت که نرم‌آوایی واژه پاشه گویای سرشت فیزیکی پدیده «spray» است. هم‌چنین، ناگفته پیداست که برابرنهاد «زودمیر»، با آگاهی از به‌کارگیری آرایه جان‌بخشی (personification) در عبارت «کهکشانی از رنگین‌کمان‌های زودمیر»، نوواژه مناسبی است که در عین وفاداری به واژه اصلی ویژگی سبک‌شناختی بافت را نیز نگاه داشته است:

A fine, sheer curtain of **spray** soared a hundred feet above the square, caught the sun, filled the air with a galaxy of **fast - dying** rainbows, and then the water was pouring on across the square and into the town in a swift cataract, carrying all before it (from *The Man from the Turkish Slave* by Victor Canning):

پرده‌ای نرم و افراشته از پاشه [آب] به فرازای صد پایی میدان بالا کشید، خورشید را درگرفت و هوا را یک‌سر با کهکشانی از رنگین‌کمان‌های زودمیر پر کرد. و سپس آب بود که سراسر میدان و درون شهر چون آبشاری بزرگ و تازان فرو ریخت و هر آنچه که پیش‌روی‌اش بود را با خود بُرد.

۴.۶ «rumble» و «sonorous»

برابرنهاد پیش‌نهادی برای واژه «rumble» در فرهنگ معاصر پویا [فرهنگ باطنی]، «صدای تلق و تولوق» است که به دلیل درازدامان‌بودن آن نمی‌تواند برابرنهاد کارآمدی در بافت ترجمه شده باشد. به‌کارگیری صداواژه رم‌ورم برای واژه «rumble» یک مورد از برابرگزینی واژگانی از راه گزینش و به‌کارگیری آن ریخت‌واژگانی است که پیش‌تر چه‌بسا در برخی

گفتمان‌های بیگانه و بایستگی برنامه‌ریزی برای نوآوری واژگانی ... ۳۳۳

گوش‌های ایرانی در کار بوده باشد. هم‌چنین، واژه «sonorous» در فرهنگ نارسیس به «صدادار / طنین‌انداز» برگردان شده است که این برابری هم نمی‌تواند گویای معنای بافتی واژه «sonorous» در بافت مورد ترجمه باشد. بر این بنیاد، واژه نوساخته و پیش‌نهادی برای واژه «sonorous» نوواژه گوش‌رس است که در بافت واژگانی «صدای دورادور [و] گوش‌رس باربران» به کار رفته است:

[...] [A]wakening in the hour before dawn and drowsily hearing, to the hollow **rumbling** of milk churns rolled along the platform,... the far-off, **sonorous** voices of porters chanting, "Lyons, Lyons". (from *The Matchmaker* by Stella Gibbons):

[...] بیداری در پاسی پیش از سپیده‌دم و شنیدنی خواب‌آلوده‌وار، هم‌راه با روم‌میان‌ته دبه‌های شیر که بر روی سکو غلتانده می‌شدند، [...] صدای دورادور [و] گوش‌رس باربران که فریاد می‌زدند: 'لیون، لیون'.

۵.۶ «primitive» و «Pot - Bank»

در نمونه زیر، هم‌کناری دو واژه «primitive» و «Pot - Bank» را در بافت زیر داریم. هرچند برای مورد نخست برابری‌هایی چون پیشین / قدیمی / بدوی را در فرهنگ دوزبانه می‌بایم و این برابری‌ها در گفتمان‌های ویژه‌ای هم‌چون متون اجتماعی و تاریخی یا جغرافیایی از کارآمدی برخوردارند. با این‌همه، در بافت گفتمانی مورد ترجمه، برابری‌های یادشده از رسانش معنای بافت‌شناختی واژه «primitive» ناتوان‌اند. از این‌رو، با توجه به برجستگی بن‌مایه زمان در پیدایش پیشه‌گلینه‌کاری / سفال‌گری و نگاه به برتری زمانی به‌عنوان یک ویژگی برای پیشه‌وران مورد نظر در بافت یادشده واژه نوساخته پیش‌نهادی در این معنای بافتی نوواژه «نوپیشه» است. در این‌جا، نیز نوواژه «نوپیشه» از برتری هماهنگی ریخت‌شناختی با واژه «نوکیسه» برخوردار است که برای خوانندگان واژه‌ای آشناست. نمونه دیگر به‌کارگیری واژه «Pot - Bank» در این بافت است. این واژه ترکیبی که در این کاربرد به معنای کناره‌ای است که در آن گلینه یا سفال می‌سازند، از بوم‌شناسی ویژه یک شهر بندری و ویژگی کاربردی هم‌ساز با کناره / ساحل برخوردار است. این ویژگی ساخت و پیش‌نهاد نوواژه «گلینه‌کنار» را شدنی می‌سازد:

Twenty years ago this was more true than it is now; there were some very small and **primitive** 'pot-banks' at that time, and I dare say the Ropers' was the smallest and most primitive (from *The Contenders* by John Wain):

بیست سال پیش این درست‌تر بود تا اکنون، چراکه چندتایی **گلینه‌کنار** بسیار کوچک و «نوپیشه» در آن زمان وجود داشت، و به‌گمان من شاید روپرها کوچک‌ترین و نوپیشه‌ترین آن‌ها بودند.

۶.۶ «forelock»

در نمونه زیر، باتوجه‌به ناکارآمدی برابرنهادهای پیش‌نهادی ازجمله «زُلف، کاکُل، چتر زلف» یا «کاکل موی پیشانی»، به‌ترتیب در فرهنگ معاصر هزاره و فرهنگ رایانه‌ای ناریس برای بخش پیشین یال «تاتو»، که گونه‌ای اسب کوتاه‌اندام است (در نظر داشته باشیم که اسب دارای یال است)، روی آوردن به نوواژه‌سازی ناگزیر خواهد بود. در این نمونه، تک‌واژگی در برابرگذاری، خود، سنجه‌ای است که بر کارآمدی برابرنهاد به‌کارگرفته خواهد افزود. بر این بنیاد، ساخت و پیش‌نهاد نوواژه «پیش‌یال» برای واژه «forelock» بایا و شایا می‌نماید:

The pony stretched out his nose and shook the **forelock** from his wild eyes- Jody stroked his nose a little (from *The Red Pony* by John Steinbeck):

تاتو پوزه‌اش را پیش کشید و با تکانی **پیش‌یالش** را از جلوی چشمانش کنار زد — جودی پوزه‌اش را کمی نوازش کرد.

۷.۶ «gilding»

هم‌چنین است به‌کارگیری برابرنهاد «زَرَکاری» برای «gilding»، که باتوجه‌به برجستگی نقش رنگ در بافت یادشده و توانایی بن‌واژه «زَرَ» در برانگیختن انگاره‌ای هم‌ساز با رنگ موردترجمه، برابرنهاد گویاتر و روشن‌تری نسبت به «طلاکاری / مطلاکاری» به دست می‌دهد.

There was no colour up here, neither velvets nor **gilding**; nothing but plaster and grey oak the colour of ashes (from *The Edwardians* by Victoria Sackville - West):

هیچ رنگی در این بالا نبود، نه مخمل و نه زَرَکاری؛ هیچ‌چیز مگر گچ‌کاری و چوب بلوط به‌رنگ خاکستر.

۸.۶ «solitude»

در نمونه‌ای دیگر، واژه «solitude» را داریم که برابرنهادهای چون «تنهایی، جای خلوت» برای آن برشمرده شده است. در مورد «solitude» که در این کاربرد، به‌معنای

گفتمان‌های بیگانه و بایستگی برنامه‌ریزی برای نوآوری واژگانی ... ۳۳۵

«a solitary place» است، برابر نهاد پیش‌نهادی می‌تواند «درنگ‌گوشه / درنگ‌گوشه» یا به معنای «گوشه‌ای برای درنگ‌کردن» باشد.

But Burns does not speak of mountains or **solitudes**, which he does not visit (from *Survey of English Literature, 1780 - 1830* by Oliver Elton):

ولی برنز از کوه‌ها و درنگ‌گوشه‌ها نمی‌گوید که او از آن‌ها دیدن نمی‌کند.

این اندک‌گزیده‌ای روشن‌گر بود که از میان انبوه نمونه‌های گردآورده و نوواژه‌های ساخته و پیش‌نهاد در پایان‌نامه پژوهشی بالاگفته، با هدف برشناساندن نیاز بایسته به نوواژه‌سازی و برابرگزینی واژگانی در زبان فرادانشیک، در این‌جا زبان داستانی، ارائه شد. باین‌همه، با درنگی در همین‌گزیده، می‌توان دریافت که نبودِ برابرنهادگی کارآمد در پاسخ به نابرابرنهادگی یکی از کاستی‌هایی است که زبان داستانی به آن دچار است؛ گفتمانی که در گونه‌شناسی پایگانی (hierarchical typology) زبان، که در بالا از آن سخن رفت، از هم‌گنی‌ها و همانندی‌های بیش‌تری با زبان همگانی و گفتمان هرروزه‌گوشوران پارسی‌گوی برخوردار است تا گفتمان دانشی. روشن است که با درنگی بیش‌تر در نمونه‌های زبانی و بافت‌های فرادانشی دیگر می‌توان باز نمود کاستی یادشده را گسترده‌تر و فراتر دریافت؛ کاستی‌ای که نیاز به برنامه‌ریزی نهادین و بنیادین و کار سامان‌مند و نگره‌مند را در این زمینه بایا و شایا می‌دارد.

۷. نتیجه‌گیری

رویکرد «واژه‌گزینی» از سوی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، درعین‌برخورداری از یک سویه ستودنی در پیش‌نهاد نگرش‌ها و راه‌کارها، بس‌ویش بر زبان‌دانشیک / علمی و نیاز به واژه‌گزینی برای مفاهیم دانشیک بیگانه‌اُستوار است؛ آنچه چون رشته‌ای پیوسته نگرش‌های برگرفته و کنش‌های انجام‌گرفته در این زمینه را به‌هم پیوند داده است. باید گفت که اگرچه رویکرد تنه‌های رسمی و غیررسمی به برابرگزینی برای مفاهیم دانشیک در متون بیگانه، جدای از ارزش‌گذاری بر چگونگی و چه‌اندازگی کار انجام‌شده در جای خود ستودنی است، همه کار نیست و جای بازاندیشی دارد. بر این بنیاد، جستار پیش‌روی در گام نخست با رویکردی کارسنجانه به بررسی برخی نگاشته‌ها درمورد «واژه‌گزینی» در تراز دانشیک دست زده و گرایش کانونی در واژه‌گزینی فارسی را در این زمینه بررسی کرده است. در گام دوم و به‌دنبال یافتن راهی برای برآوردن نیاز به برابرنهادگذاری در گفتمان‌های

فردانشیک، پژوهش حاضر با به‌کارگیریِ رهیافتی ترجمه‌گرا کوشیده است تا به نیازسنجی درمورد شکاف‌های واژگانی در ترازِ فردانشی دست بزند. در این راستا، جستار پیش‌روی به یافته‌های زیر دست یافته است: ازدیدگاه نظری، اگرچه نگره‌پردازی درباره‌ی واژه‌گزینی در تراز دانشیک رویکردی بایسته و شایسته است، بنابر محدودبودن گستره‌ی زبانی به مرزبندی غالب یادشده از دیدگاه دانشیک کار واژه‌گزینی تنها در این تراز بسته نمی‌شود و نیاز به گذار به تراز فردانشیک و همگانی‌تر زبانی را بایسته می‌دارد. یافته‌ی نظری دیگر پژوهش پیش‌روی را می‌توان در بایستگی نگره‌بنیاد و کنش‌گرای به‌کارگیری مفهوم نام‌واژه (term) در برابر واژه (word) در گفتمان‌هایی دانشیک چون زبان‌شناسی، ترجمه‌شناسی، و فرهنگ‌نگاری دانست. بر همین بنیاد، با نگاهی نگره‌مند به رویکرد گزینش واژگان در کاربرد سازمانی آن، به‌کارگیری دانش‌واژه نام‌واژه‌گزینی می‌تواند گزینه‌ی بایسته‌تر و شایسته‌تری برای مفهوم «واژه‌گزینی» در این گستره گفتمانی باشد. یافته‌ی نظری دیگر این پژوهش بایستگی رویکردی ترجمه‌گرا به نوآوری واژه‌شناختی در گفتمان‌های فردانشیک را در هم‌کناری با نوآوری نام‌واژه‌شناختی برای گفتمان‌های دانشیک برجسته می‌کند. یافته‌ی انجامین پایانی در این پژوهش بایستگی برنامه‌ریزی سامان‌مند و کار شیوه‌مند در زمینه‌ی واژه‌گزینی و نوآوری را برای پرکردن و برداشتن شکاف‌های نوپیدا در زمینه‌ی برابر نهادگی یا به‌گفتار درست‌تر چاره‌گزینی برای نابرابر نهادگی، در گفتمان‌های فردانشیک و همگانی‌تر، به پیش‌زمینه می‌آورد. در تراز نگره‌گرا و دانش‌گرا، راه‌کار برون‌رفت از چالش «نابرابر نهادگی» را می‌بایست در دستورکار رهیافت واژه‌زایی ترجمه‌گرا جست. برابر با یافته‌های پژوهشی درازدامان در پایان‌نامه بالاگفته، که جستار پیش‌روی از آن برگرفته شده است، برآیند دستورکار رهیافت واژه‌زایی ترجمه‌گرا در دو تراز واژه‌سازی و نام‌واژه‌سازی می‌تواند به انبوه‌زایی واژه‌شناختی در دو تراز گفتمانی فردانشیک و دانشیک بینجامد. دستاورد دستورکار یادشده همان چیزی است که در فرایند واژه‌گزینی و نام‌واژه‌گزینی می‌تواند سرشته‌وار دست‌مایه‌ی کار فرهنگ‌نگاران در برنامه‌ی فرهنگ‌نگاری شود. گفتنی است که نیاز به واژه‌گزینی در تراز زبانی فردانشیک و همگانی‌تر، هم‌چون گفتمان داستانی که به گفتمان‌های هرروزه نزدیک‌تر است، نکته‌ای است که با درنگی کوتاه در برگردان‌های انجام‌شده و خوانش کارسنجانه‌ی متن‌های ترجمه‌شده و در هم‌سنجی با متن‌های آغازین مورد ترجمه دریافت‌پذیر است؛ آن‌چه از وجود شکافی چشم‌گیر در زمینه‌ی برابر نهادگی در این باره می‌گوید. سخن پایانی این‌که نبود برابر نهادهای بسنده برای واژگان بیگانه فردانشیک گواهی است بر بایستگی برنامه‌ریزی پیش‌رو و کار و کنش سامان‌مند در زمینه‌ی

گفتمان‌های فرادانشی و نهادینه‌سازی نوآوری واژگانی و کانونی‌سازی رهیافت نوواژه‌سازی در این سپهر زبانی؛ هم آن‌چه در هم‌کناری با برنامه‌ریزی و کار نام‌واژه‌گزینی و نام‌واژه‌سازی در گفتمان‌های دانشی می‌تواند به پویاسازی هرچه‌بیش‌تر زبان فارسی در دو گستره یادشده بینجامد.

پی‌نوشت‌ها

۱. کاربرد اصطلاح برای term، با توجه به چندمعنایی بودن آن در این کاربرد، از رسایی و روشنی بایسته برخوردار نیست و گاه به کژآمیزی معناشناختی می‌انجامد. از جمله می‌توان به کاربرد هم‌سان برابرنهاد اصطلاح برای دو نام‌واژه term و idiom اشاره کرد.
۲. نوواژه آبست‌وار به معنای نابسته/رها/گشاده‌وار از درهم‌آمیزی/آ/پیشوند نفی‌کننده با ستاگ «بست» و پسوند «-وار» برابرنهاد پیش‌نهادی برای واژه انگلیسی «absolutely» به معنای مطلق/مطلقاً است.
۳. گذشته از این نکته که دوانگاشته یادشده پُرگفته روشن هستند از جمله کسانی که پیش‌تر به بحثی درازدامان درباره پیوند دوسویه زبان و اندیشه پرداخته‌اند می‌توان از دومینیکو جروولینو (Dominico Jervolino) نام برد که در کتاب خود، *Hermeneutique et Traduction*، با نگاهی ترجمه‌گرا به موضوع پیوند اندیشه و زبان پرداخته است.
۴. بنگرید به پی‌نوشت شماره ۱.
۵. شاید چنین استدلال شود که منظور از واژه‌گزینی گزینش بخش‌های به‌کارگرفته در ساخت یک واژه مرکب است. گذشته از بایستگی جداانگاری میان دو مفهوم ریخت و واژه، این چراپردازی نمی‌تواند برداشتی با همان از دو معنای گزینش یا ساخت واژه را در «واژه‌گزینی»، چه در نگره و چه در کنش، نهفته بینگارد.
۶. آن‌جاکه سخن از معنا به میان می‌آید دو واژه «meaning» و «sense» در برابرنهادگی کاربرد پیدا می‌کنند. در این باره، واژه معنا که به گزارش برخی فرهنگ‌های فارسی همان معرب «مانک» است برابرنهاد معناست (بنگرید به لغت‌نامه دهخدا و واژه‌یاب). در این میان، واژه «sense» که همان معنای بافتی است و از بافتی به بافت دیگر دست‌خوش واگونگی می‌شود تاکنون از برابرنهاد کارآمدی برخوردار نشده است. آن‌گونه که سروده‌های فارسی زیر گواهی می‌دهند و چنان‌که سپس‌تر در فرهنگ دهخدا آمده است، واژه چَم به معنای «روح لفظ» و «جان سخن» آمده است: «دعوی کنی که شاعر دهرم ولیک نیست/ در شعر تو نه حکمت و نه لذت و نه چم» (شهید بلخی)، «چه جویی آن ادبی کان ادب ندارد نام/ چه گویی آن سخنی کان سخن ندارد چم» (شاکر بخاری). بر این بنیاد، واژه «چَم»، که از دیرباز برای واژهناسی کاربرد معناشناختی کم‌و بیش

یک‌سانی به کار می‌رفته است، در این جستار برای برابرنهاد «sense» یا «textual meaning» پیش‌نهاد می‌شود.

۷. گفتنی است که هر مورد از نوآوری‌های واژگانی فهرست‌شده در این جستار از سوی هفت کارشناس داور برگزیده، که از تجربه کارشناسانه در مواردی چون ترجمه حرفه‌ای، پژوهش در ترجمه، واژه‌شناسی یا واژه‌نامه‌نگاری برخوردار بوده‌اند، مورد داوری قرار گرفته و با کسب ارزش‌یابی شش تا هفت در مقیاسی هفت‌رتبه‌ای گزینش شده‌اند.

کتاب‌نامه

باطنی، محمدرضا و دیگران (۱۳۹۰)، فرهنگ معاصر پویا؛ انگلیسی-فارسی، چاپ دوم، تهران: فرهنگ معاصر.

پرتو، ابوالقاسم (۱۳۷۳)، واژه‌یاب: فرهنگ برابره‌های پارسی واژگان بیگانه، تهران: اساطیر.

حداد عادل، غلامعلی (۱۳۸۲)، «درآمدی بر واژه‌گزینی مردمی»، نامه فرهنگستان، ش ۲.

حداد عادل، غلامعلی (۱۳۸۷)، «واژه‌گزینی و برون‌سپاری»، نامه فرهنگستان، ش ۳۸.

حق‌شناس، علی محمد، ح. سامعی، و ن. انتخابی (۱۳۹۳)، فرهنگ معاصر هزاره؛ انگلیسی-فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۷۰)، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر»، نشر دانش، ش ۶۴. فرهنگ لغات نارسبیس (انگلیسی به فارسی)، ویراست رایانه‌ای، شماره ویرایش: ۶، شماره شناسنامه اثر: ۲۴۶۱۸-۱۵۳۵-۰۸، ناشر: داده‌های طلایی خلیج فارس.

کافی، علی (۱۳۷۴)، «مبانی علمی واژه‌سازی و واژه‌گزینی»، نامه فرهنگستان، ش ۲.

لغت‌نامه دهخدا (ویراست رایانه‌ای، روایت دوم، شماره ثبت کتاب‌خانه ملی ایران: ۱۷۶۸، شماره شناسایی شورای عالی انفورماتیک: ۱۰۰۲۲۶)، برپایه لغت‌نامه: دانش‌نامه زبان فارسی (۱۳۷۷)، دهخدا، علی‌اکبر، ویراسته محمد معین و جعفر شهیدی، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران با همکاری انتشارات روزنه.

منصوری، احمد (۱۳۸۲ الف)، «استدلال در واژه‌گزینی»، نامه فرهنگستان، ش ۱۶.

منصوری، احمد (۱۳۸۲ ب)، «درباره فناوری واژه‌گزینی انبوه در صنعت واژه‌گزینی»، نامه فرهنگستان، ش ۲۲.

یمین، محمدحسین (۱۳۸۳)، «نگاهی به راه‌کارهای واژه‌گزینی در زبان فارسی دری»، نامه فرهنگستان، ش ۲۴.

Cabré, Maria Teresa (1999), *Terminology: Theory, Methods and Application*, Juan C. Sager (ed.), Janet Ann DeCesaris (trans.), vol. 1, Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.

Derrida, Jaccque (2012), "What is a Relevant Translation?", In *The Translation Studies Reader*, Lawrence Venuti (ed.), Third Edition, New York: Routledge.

Munday, Jeremy (ed.) (2009), *The Routledge Companion to Translation Studies*, London and New York: Routledge.

Ricoeur, Paul (2006), *On Translation*, Eileen Brennan (trans.), Introduction by Richard Kearney, London and New York: Routledge.

